

مخاطب‌شناسی ادبیات کودک

گزارش چهاردهمین نشست نقد آثار ادبی



اشاره:

دکتر یونس شکرخواه، مهمان پانزدهمین نشست منتقدان کتاب ماه کودک و نوجوان بود. در این نشست که با حضور بیش از صد نفر از منتقدان، نویسندگان و علاقه‌مندان برگزار شد، حاضران به بحث و بررسی «مخاطب‌شناسی در ادبیات کودک» پرداختند.

با Powerful effect معروف است، میانه‌ای با مخاطب ندارد. در این رویکرد به مخاطب در واقع زیاد کاری ندارند. اگرچه دارند درباره مخاطب حرف می‌زنند. آنها می‌گویند که هر مؤلف و ابزار ارتباطی، حالا می‌خواهد این ابزار تلویزیون باشد، می‌خواهد یک آپرا یا کتاب یک نویسنده باشد، هر چه باشد، ابزاری است که ما را به طرف ارتباط می‌برد، آنها می‌گویند که این مؤلف‌ها و ابزارها هستند که تأثیرات پرقدرتی دارند و بنابراین مخاطب تسلیم ابزارهای ارتباطی است. این دیدگاهی است که در شکل افراطی خودش، در دنیا به نظریه تزریقی معروف شده است، نظریه زیرجلدی (needle Theory) و گمانش این است که هر ابزار ارتباطی مثل یک گلوله جادویی است که به محض اینکه به مخاطب اصابت کرد، رفتار موردنظر رسانه را

بعد از اینها به «تین ایجرها» می‌رسیم (teenagers): به کسانی که ۱۴ تا ۱۹ ساله هستند. در بحث ماه هم «میدل گرید» و هم «یانگ ادالت» به عنوان مخاطب طرف توجه است و چون عنوان بحث ما تعریف شده است، پس به بحث «تین ایجرها» نمی‌پردازیم.

سه رویکرد به مخاطب

در رشته تخصصی من، در ارتباطات، مخاطبان در قالب سه رویکرد تعریف شده‌اند و من آنها را توضیح می‌دهم و با منظر زبان‌شناختی به ارزیابی‌ام ادامه می‌دهم:

رویکرد تأثیرات پرقدرت

رویکرد معروف به تأثیرات پرقدرت که به cts-

○ **مهدی کاموس:** در خدمت آقای دکتر یونس شکرخواه هستیم با موضوع سخنرانی «مخاطب‌شناسی در ادبیات کودک و نوجوان».

○ **شکرخواه:** با سلام خدمت دوستان، گمان می‌کنم در بحث من پیرامون مخاطب‌شناسی ادبیات کودک، اصطلاحاتی هست که اگر معادلشان را بدانم می‌گویم، اگر نه همان انگلیسی‌اش را خدمتتان می‌گویم. اجازه بدهید بحث را شروع کنم. یک طبقه‌بندی در این زمینه داریم که به آن «میدل گرید» (Middle Grade) می‌گویند یعنی کتابهایی که برای طیف میانه می‌آید. برای مخاطب ۸ سال تا ۱۲ سال. یک طبقه‌بندی دیگر هم داریم که «یانگ ادالت» (Young adult) یا «بالغ جوان» معروف است. آنها را از ده ساله تا دوازده ساله طبقه‌بندی می‌کنند و بعضی‌ها هم تا چهارده ساله.

در او به وجود می‌آورد. درواقع حرف این رویکرد تزریقی این است که از مخاطب همان رفتاری بروز می‌کند که محصول پیام است و پیام به دنبال آن بوده است. در حیطه ادبیات کودک و نوجوان پذیرش این حالت سم خطرناکی است یعنی اگر کسی پیرو نظریات مبتنی بر تاثیرات پر قدرت باشد و به این باور داشته باشد، از همان ابتدا ارتباطش دچار اختلال یا نویز (noise) است. این نویز، هم فنی است و هم معنایی، یعنی خیال می‌کند هر جور بنویسد همه می‌فهمند. در صورتی که نویسنده ممکن است از عناصری استفاده کند که اصلاً برای مخاطب مورد نظر قابل فهم نیست. در نظریه تاثیرات پر قدرت، مخاطب یک موجود مفلوک، منفعل، تسلیم و مصرف‌کننده محض قلمداد می‌شود. پس این یکی از انواع رویکردهاست که متأسفانه رگه‌های این تفکر که در دهه ۲۰ تا ۳۰ در اوج قدرتش بود، هنوز هم وجود دارد. در این نوع تفکر مخاطبان اجزای پراکنده‌ای تلقی می‌شوند که پیام مثل آهن‌ربا این براده‌ها را جمع می‌کند. علی‌القاعده این تلقی، دلچسب مخاطبان نیست و اساساً ارتباط یک‌سویه دلچسب نیست، حتی در کتاب خواندن، مخاطب دلش می‌خواهد احساس کند نویسنده در حال حرف زدن با اوست حتی در ادبیات بزرگسال، وقتی ما احساس می‌کنیم که یک نفر دارد به ما درس می‌دهد، گارد می‌گیریم. این حس به محض آن که در شما بروز کند، مطمئن باشید راوی شما در پس ذهنش به طور تئوریک و آکادمیک یا تجربی، ناخودآگاه متکی است بر تفکر نویسنده‌مدار یا رسانه‌مدار و به طور کلی متکی است به نظریه تاثیرات پر شدت. یعنی او به تأثیر پیام خودش مؤمن است و فکر می‌کند می‌تواند هر انقلابی که بخواهد، در حیطه مخاطب ایجاد کند.

رویکرد تاثیرات کم شدت

تغییراتی که در دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ در ادبیات و تفکرات و ارتباطی به وجود آمد و معروف شد به تاثیرات کم‌شدت (limited effects). درواقع بروز یک تفکر علیه تفکر مبتنی بر تاثیرات پر قدرت بود. از دید تاثیرات کم‌شدت یا تاثیرات محدود، مخاطب به گل سرسبد تبدیل شد و درواقع شاید بتوان گفت که اوج افراطی این دیدگاه، قصه مرگ مؤلف باشد که من راجع به آن زیاد بحث نمی‌کنم چرا که از بس درباره‌اش شنیده‌ام نسبت به آن حساسیت دارم. دیدگاه تاثیرات کم‌شدت، می‌گوید همه چیز در ارتباط، همین مخاطب است مؤلف و اثر و ابزارهای ارتباطی معنا ندارند، شاید بشود گفت این رویکرد دوم درست دافعه آن رویکرد اول بود، رویکردی که معتقد بود تاثیرات مستقیماً روی مخاطب اثرگذارند و مخاطب مومی است در دست ما و هر کاری بخواهیم با آن می‌کنیم. بله، تاثیرات کم‌شدت دافعه آن اتفاق بود که اتفاقاً دو دهه هم با ما راه می‌آمد. در دیدگاه دوم مخاطب موجودی آگاه

و هوشمند قلمداد می‌شود. خوب این خودش اتفاق بزرگی است. منتها این همه چرخه ارتباطات نیست، این همه این ساختار نیست. در هر حال، در این تفکر، مخاطب هوشمند است، حتی عده‌ای آمدند گفتند مخاطب موجودی سرسخت است و برای خودش استراتژیهای دفاعی دارد، ولی با وجود این بحث‌ها، هنوز در حیطه ادبیات کودک و نوجوان، وقتی تلقی‌های این حیطه را دنبال می‌کنیم، می‌بینیم در این حیطه فرض مؤلفان بر این است که گارد

زبان دوم، زبان مادری شما نیست. در یادگیری زبان دوم، هم پارامترهای مثبت دارید و هم پارامترهای منفی. اولین پارامترهای منفی همان‌هایی است که از نحو فارسی بروز می‌کند شما وقتی می‌خواهید انگلیسی حرف بزنید، نحو فارسی مداخله منفی می‌کند. به فرض شما در فارسی می‌گوئید من به خدا اعتقاد دارم اما انگلیسی‌زبانها می‌گویند I believe in God ولی شما می‌گوئید to God و نه in God. و در این حالت، انگلیسی‌زبانها فوراً می‌فهمند که شما یک

تغییراتی که در دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ در ادبیات و تفکرات و ارتباطی به وجود آمد و معروف شد به تاثیرات کم‌شدت (limited effects).
 درواقع بروز یک تفکر علیه تفکر مبتنی بر تاثیرات پر قدرت بود.
 از دید تاثیرات کم‌شدت یا تاثیرات محدود، مخاطب به گل سرسبد تبدیل شد و درواقع شاید بتوان گفت که اوج افراطی این دیدگاه، قصه مرگ مؤلف باشد



مخاطب باز است در صورتی که طبق تلقی‌های رویکرد دوم این چنین نیست و گارد مخاطب، بسته قلمداد می‌شود. باید گفت مخاطب مورد نظر ما در جهان خودش تجاربی را آموخته و در جهان خودش مسائلی برایش معنادار است، مسائلی که ممکن است برای او معنادار باشد و برای من و شما معنادار نباشد. من یک مثال ساده در این باره می‌زنم ببینید در آموزش زبان، دو طبقه‌بندی داریم: یکی از آنها فراگیری زبان (acquisition) است و دیگری یادگیری زبان (learning).

یک وقت زبان را فرامی‌گیریم، مثل ما که در ایران متولد شده‌ایم و فارسی را فرا گرفته‌ایم، ولی در حالت دوم شما به اصطلاح زبان را فرا نمی‌گیرید، بلکه زبان را یاد می‌گیرید، وقتی زبان را یاد می‌گیرید درواقع دارید یک زبان دوم را یاد می‌گیرید که این

جای دیگری زبان آنها را یاد گرفته‌اید و این زبان مادری شما نیست و بسیاری از چیزهای دیگر که وقتی ما می‌خواهیم برگردانیم به یک زبان دیگر، آن نحو اولیه‌ای که آن را در زبان مادری خودمان فرا گرفته‌ایم، بر روی زبان دوم تأثیر منفی می‌گذارد. خب بچه‌ها هم همین‌طورند، بچه‌ها وقتی می‌خواهند زبان یاد بگیرند با عوامل مثبت و منفی مواجه‌اند هرچند ما می‌گوییم ۵ سال تا ۱۲ سال سنین طلایی درک زبان است. مثلاً من اگر در این سن بخواهم اسپانیایی یاد بگیرم با تداخل‌های منفی ناشی از زبان مادری مواجه می‌شوم، اما من یک پوئن مثبت دارم. من می‌توانم بروم به منابع مختلف رجوع کنم برای یاد گرفتن زبان اسپانیایی، بروم کلاس زبان یا از فرهنگها و کتابهای آموزشی استفاده کنم ولی در مورد یک بچه، زبان اولیه‌اش

کمتر مداخله منفی می‌کند ولی در یادگیری‌اش مثل من نمی‌تواند برود کتابخانه نمی‌تواند از سی دی آموزشی استفاده کند، نمی‌تواند برود در یک کلاس اسم بنویسد و امکانات سن من را ندارد این‌ها را وقتی سبک سنگین می‌کنیم می‌بینیم بچه‌ها در دورانی که به عنوان مخاطب می‌آیند طرف ما، ما خیال می‌کنیم دنیای آنها را کاملاً می‌شناسیم. ببینید! بچه‌ها حتی مخاطب فرضی دارند، با عروسک حرف می‌زنند که این خودش در آموزش زبان یک پوئن مثبت است، حرف می‌زنند، دست خودشان نیست پیچ رادیو باز است، گوش می‌کنند و ناخودآگاه فارسی یاد می‌گیرند، ولی آیا من و شما می‌توانیم در هر جایی که هستیم رادیوی انگلیسی گوش کنیم؟ آیا ما می‌توانیم از مردم خواهش کنیم «لطفاً انگلیسی حرف بزنید تا در فضای زبان انگلیسی قرار بگیریم؟» ولی برای آن بچه، همه دارند فارسی حرف می‌زنند. بنابراین علیرغم بروز اندیشه‌های مربوط به تئوری دوم که مخاطب در آن موجودی هوشمند قلمداد می‌شود، متأسفانه باز در رویکردهایی که در زمینه ادبیات کودک و نوجوان هست از همان موضع بالا به پایین به مخاطب نگاه می‌شود. یعنی ما در حیطه ادبیات کودک و نوجوان کماکان اسیر نگره تزریقی اول هستیم و مخاطب هنوز از اجر و منزلت موجود در رویکرد دوم برخوردار نیست و به اصطلاح همین حالا هم ما هنوز داریم با دید تزریقی به موضوع نگاه می‌کنیم.

رویکرد اثرگرا

بعد از دهه شصت هر دو رویکرد مبتنی بر تاثیرات پر قدرت و تاثیرات کم‌شدت از رونق می‌افتند و دنیای ارتباطات می‌گوید ما اصلاً با تأثیر سر و کار نداریم، نه با نوع قدرتمند و نه با شکل محدود آن، و آنچه وجود دارد و ما با آن سر و کار داریم، اثر است، تأثیرگذاری است و دیگر اصراری در دنیای امروز نیست که این قدرت را به کدام یک از طرفین نسبت دهند، یک جا می‌گویند فرستنده، مؤلف و ابزار ارتباطی تأثیرگذار است و سرپل ارتباط است و یک جا می‌گویند نه، این مخاطب است که سرپل ارتباط بوده و این مخاطب است که تأثیرگذار شده است. شما ببینید در کشوری مثل کشور خود ما دورانی که در ایران انقلاب به وقوع پیوست یک تئوری در ارتباطات پیدا شد که محصول بررسی همین انقلاب بود، تئوری رسانه‌های کوچک، انقلاب بزرگ (small media, big revolution) چرا؟ چون رسانه‌های بزرگ در اختیار نظام پهلوی بود که مردم با آن مخالف بودند یعنی رادیو، تلویزیون و مطبوعات. اما از این طرف کاست بود، اعلامیه بود و زیراکس بنابراین چطور آن همه مخاطب آن رسانه‌های فراگیر، تحت تأثیر پیام‌های رسانه‌های بزرگ باقی نماندند و پیام‌های رسانه‌های کوچک را پذیرفتند؟ پاسخی که اینجا به آن داده می‌شود، بحث مشروعیت رسانه است؛ بحث مشروعیت خالق اثر

این مشروعیت نه الصاق‌شدنی است به آدم، نه هدیه‌دانی است. درجه این مشروعیت را مخاطب تعیین می‌کند او به مشروعیت نمره می‌دهد. بعضی از دوستان در برابر کتابهایی که خوب می‌فروشد می‌گویند بیخود کرد که خوب فروخت این لمپنیزم است و ترویج ادبیات ضعیف است و غیره، ولی آنها یک چیز را فراموش می‌کنند و آن این است که نویسنده‌ای که کتابش خوب می‌فروشد با محیط خودش ارتباط مؤثری را برقرار کرده، یک وقت ممکن است یک نویسنده رسالت‌هایی را هم برای خودش قائل باشد و بتواند آنها را هم اجرا کند که چه بهتر. ولی یک نفر ممکن است آنها را برای خودش در نظر نگیرد و بگوید من می‌خواهم با کتابم ایجاد سرگرمی کنم و کار دیگری ندارم، قصدم ایجاد **ent-enjoyment** است، یعنی می‌خواهم یک آدمی را بهره‌مند کنم، می‌خواهم وقتش را راحت بگذرانم، می‌خواهم با این کتاب آرام بگیرد. من قرار نیست با یک کتاب جهان را زیر و رو کنم، من می‌خواهم کتابم سرگرم‌کننده باشد پس من موفق بوده‌ام که یک ارتباط رضایتمندانه ایجاد کنم.

اجازه بدهید تا برای تئوری‌های دیگری که الان هست، وقت نگذاریم. به غیر از بحث مرگ مؤلف تئوری‌های دیگری داریم که به نظریه‌های **reception** معروفند، یعنی تئوری‌های درکی. تئوری‌های ادراکی بر مکانیزم ادراک تکیه می‌کنند روی مکانیزم ادراک که یک مکانیزم دوسویه است، هم برای نویسنده مکانیزم ادراک قائل است، هم برای مخاطب، یعنی این‌گونه به شما بگویم که اگر من می‌خواهم فرضاً به عنوان یک قصه‌نویس یک سوژه انتخاب کنم، در این صورت در این تئوری‌های ادراکی، سه پله طی می‌شود اول این است که من موضوع را حس کنم (sense) یعنی با موضوع آشنا باشم، آقای کاموس در ماشینی که با آن به اتفاق می‌آمدم صحبتی در مورد چاپ‌های متعدد کتاب خبر من کردند، من گفتم این کتاب اگر چه شش بار تا حالا تجدیدچاپ شده ولی عمیقاً به نقد نیاز دارد ولی کسی می‌تواند کتاب خبر را نقد کند که خبر را بشناسد و نه فقط کتاب من را که متن (text) است، او باید بافت را هم بشناسد، یعنی هم **Text** را و هم **Context** را بافتی را که کتاب خبر در آن مطرح است آن را هم باید بشناسد، شما نمی‌توانید **Text** را بدون توجه به **Context** نقد کنید، متن را باید در بافت آن شناخت، به نظر من این شعبده‌بازی است که کسی بتواند یک متنی را بیرون از بافتی که آن متن دارد معنا کند این قصه ماهی بیرون از آب است، ماهی خواهد مرد. شک نکنید، این قصه واقعیت ندارد، ماهی نمی‌تواند بیرون آب زندگی کند پس شما برای اینکه بدانید چرا فلان کتاب دارد می‌فروشد و در سطح اجتماعی مطرح است باید بدانید که این متن در بافت معنادار شده و نویسنده بافت را هم هنگام نوشتن در نظر گرفته است.

مگر شما وقتی خودتان می‌نویسید یک

جمله‌تان را نمی‌شکنید مگر بعضی وقتها این جمله را با دو تا جمله این طرف و آن طرفش رمزگشایی نمی‌کنید مگر آن جملات را به عنوان هم متن (Context) کنار یک متن نمی‌گذارید که به آن کمک کند؟ مگر از این تکنیک‌ها در نوشتن استفاده نمی‌کنید؟ ما هم با بافت‌های غیرزبانی و هم با بافت‌های زبانی سر و کار داریم، بنابراین تئوری‌های ادراکی هم اثر را تماشا می‌کنند و هم به اصطلاح مخاطب اثر را تماشا می‌کنند و هم آن بافتی را که اثر در آن رخ می‌دهد و هم بافتی که اثر در آن توزیع می‌شود.

من برای یک سمینار به آلمان رفته بودم و با یک دکتر متخصص در زمینه کپی‌رایت جلسه داشتم. او نکته‌ای را گفت که من اصلاً تصورش برایم عجیب بود از او پرسیدم که کمترین حق‌التالیف‌ها در آلمان به کدام کارها تعلق می‌گیرند، او گفت به کتابهای اینترنتی و کامپیوتری، گفتم چرا؟ اینها که موضوعات روز هستند و باید حق‌التالیف بیشتری بگیرند، گفت برای اینکه ناشر ریسک نمی‌کند روی یک کتاب اینترنتی که هر لحظه ممکن است مضامینش عوض شود. پس ناشر اینجا اول بافت یا **Context** را در مورد **Text** در نظر گرفته، چیزی که در نگاه اول دیده نمی‌شود شما اول خیال می‌کنید این جامعه ضداینترنت است خیال می‌کنید در این جامعه سواد دیجیتال پایین است. ولی پای **Context** دیگری در میان است تغییرات سریع تکنولوژیک و مفهومی که کتاب‌های مربوط به اینترنت را زود کهنه می‌کند مثال دیگری بزمن من دانشجوی سال دوم ترجمه بودم که رمان شمال و جنوب را ترجمه کردم، این رمان خوشبختانه درست در زمانی تجدید چاپ شد که من در بی‌پول‌ترین وقت ممکن بودم! کتاب که تجدید چاپ شد من فکر





می‌کردم عجب مترجم جهانی‌ای هستم که کتابم به این سرعت تجدید چاپ می‌شود، من نمی‌دانستم که فیلم شمال و جنوب ۱۲ ساعته به ایران آمده و آن باعث پنج بار تجدید چاپ کتاب من شده است و آن فیلم است که به عنوان Context از Text من حمایت می‌کند. در نزدیکی خانه من یک کتابفروش مسیحی است که سالهاست با هم آشنا هستیم آقای آندرانیک آوانس به من می‌گفت یونس من هر وقت کتاب تو را از ناشر می‌گیرم آنها چند جلد کتاب باد کرده‌شان را هم با شمال و جنوب به من می‌دهند و می‌گویند اگر شمال و جنوب می‌خواهی این‌ها را باید ببری ولی من آن موقع، موفقیت کتاب را به پای Text و ترجمه خودم می‌گذاشتم در صورتیکه اگر امروز آن کتابم را به من بدهند خودم هزار بار ویرایشش می‌کنم و دیگر عقلم می‌رسد که اگر بگویند آقا بهترین ترجمه‌ات کدام است، بگویم هنوز ترجمه نکرده‌ام! ولی آن روز فکر می‌کردم آن اثر من خودش دارد می‌چرخد پس در این تئوریهای ادراکی چون به دنبال جواب ساده برای مخاطب نیستند، می‌گویند همه چیز مربوط به مخاطب نیست. و Text (متن) و Context (باقت) را هم باید در نظر گرفت.

بحث روایت و راوی‌ها

اجازه بدهید تا من چند نکته دیگر را که در عین حال در ارتباط با مخاطب است، مطرح کنم یکی از آنها بحث روای‌هاست که در ادبیات نقد و نوشتن مطرح می‌شود، راوی اول شخص و سوم شخص و دانای کل. شما بروید به تمام سایت‌هایی که راجع به ادبیات کودک و اینهاست سر بزنید آنها بر روی یک نکته توافق دارند و می‌گویند کتاب کودک و نوجوان باید راوی‌اش اول شخص باشد و داستان باید از زبان

راوی اول شخص روایت شود. این بحث شاید برای آقای حجوی و همکارانشان یک سوژه نشریه باشد. بروید به سایت‌های کودکان و نوجوانان و به ادبیات مربوط به کودک و نوجوان تا ببینید که این نوع ادبیات بر روی چه مضامینی متمرکز است. تقریباً این سایت‌ها بلااستثنا رفته‌اند به سمت اینکه چطور باید بنویسیم، یعنی دست از سر مخاطب برداشته‌اند و دیگر نمی‌گویند مخاطب نمی‌فهمد. ما را نمی‌فهمد بلکه می‌گویند ما زبان ارتباطی مناسب را با مخاطبان برقرار نکرده‌ایم و لذا باید در استراتژیهای نوشتن تجدیدنظر کنیم. نکته دومی که به عنوان آسیب‌شناسی در مورد این راوی اول شخص مطرح می‌کنند این است که می‌گویند کتابهایی جا باز کرده‌اند که در آنها شخصیت اول را دیگران برای کودک نه خودش بیان کرده‌اند بیشتر توضیح می‌دهم ببینید ما در کتاب، کاراکترهای گوناگونی داریم یکی از این شخصیت‌ها، شخصیت هموار است که به آن Flat می‌گوئیم، شخصیتی که فقط یک خصیصه دارد، مثلاً خسیس است شخصیت دیگری که داریم، شخصیت پیچیده یا Round است، این همان کاراکتر پیچیده است.

در مورد کتاب کودک و نوجوان می‌گویند، راوی نباید بگوید من این جور فکر می‌کنم من آن جور فکر می‌کنم، بلکه سایر کاراکترها، باید راجع به شخصیت اصلی حرف بزنند. پس این جزو خطاهای استراتژیک نویسنده است که کاراکتر اصلی را از زبان خودش مطرح کند، این امر چرخه ارتباط را می‌شکند، پرهیز از راوی سوم شخص هم مهم است، سوم شخص یک اشکالش این است که امکان تحکم را فراهم می‌آورد، و امکان دربرگیری، کانالیزه کردن و امکان مقوله‌سازی را ایجاد می‌کند و نه امکان ارتباط را. به عبارت بهتر تکیه به چنین شیوه‌هایی بازتاباننده جهان نیست شکل دادن به جهان است، راوی سوم شخص اگرچه ظاهراً کاملاً بی‌طرفانه است ولی سمت‌دهنده است.

تلویزیونهای جهان اخبارشان را از زبان سوم شخص مطرح می‌کنند چرا این کار را می‌کنند؟ برای اینکه من و تو - مخاطب - احساس کنیم که یک راوی بیطرف دارد به ما می‌گوید و آن راوی را هم از قبل پذیرفته‌ایم که موثق است مثلاً امروز به فلان جا حمله شد (سوم شخص) فلان جا منفجر شد و غیره سوم شخص درواقع مطلب را باز نمی‌تاباند بلکه به موضوع شکل می‌دهد به این ترتیب در خبر می‌گوییم این دیگر نیوز (News) نیست، این ویوز (Views) است و این دیگر دنیایی نیست که بیرون وجود داشته باشد این دنیایی است که تو می‌خواهی این ریختی باشد تا من ببینم پس باید از راوی سوم شخص بپرهیزیم. اما در مورد راوی دانای کل هم می‌گویند که در ادبیات کودک راوی دانای کل باید دامنهٔ صحنه‌ها را برای بچه‌ها محدود کند در تکنیک استفاده از راوی دانای کل که ساده‌ترین شکل، ترجمهٔ سینماست برای کتاب، ما چند تا

موقعیت را با هم به جلو می‌بریم و یک نفر هست که ما را از موقعیت‌های گوناگون مطلع می‌کند از دیدگاه ارتباطی برای مخاطب جوان امکان درک و فهم چند موقعیت هم‌زمان خیلی دشوار است بنابراین، مخاطب نوجوان و کودک، اساساً از نوع مخاطب‌هایی است که به آن می‌گوییم مخاطب موقعیتی (Situational) و مخاطب موقعیتی یا شرایطی، از زمره مخاطب‌هایی است که با یک شرایط ویژه و محدودتری سر و کار دارد. شنیده‌اید می‌گویند فلانی آدم دنیا دیده‌ای است، یعنی او Situation زیاد دیده، ولی بچه که دنیا دیده نیست، یعنی چه؟ یعنی با حریم‌های محدودتری سر و کار دارد و چه بهتر است که ما برای نوشتن برای او از همان حریم‌ها شروع کنیم، بازی را باید از جایی شروع کرد که آن طرفی که می‌خواهد بازی کند دوست داشته باشد، اگر نه وارد بازی نخواهد شد.

زوایای زبان‌شناختی درباره مخاطب

اگر زمان به من اجازه بدهد، می‌خواهم از مباحثی که در ارتباطات داریم و درواقع مال زبان‌شناس‌ها است حرف بزنم

ابزارهای متن‌ساز

دوستان، در مورد مخاطب کودک اساساً استراتژی باید این باشد که ما عاشق خودمان نباشیم، عاشق مشتری باشیم. این استراتژی خطرناکی است که ما همه چیز را به پای مخاطب بیندازیم و بگوئیم او ذائقهٔ بدی دارد که کارهای مرا نمی‌خواهد. نه ماجرا این نیست، اکنون در حیطهٔ کودک و نوجوان، به شدت مسائل زبان‌شناختی رایج شده است، به خصوص به نقدها نگاه کنید. چرا الان بیشتر به نقد گفتمانی تکیه می‌شود. البته گفتمانی که من می‌گویم اصلاً به این معنایی که اینجا رایج شده نیست. اینجا گفتمان، ظاهراً به گفتگو گفته می‌شود، حال آنکه این چنین نیست. گفتمان از چشم میشل فوکو خوشونتی است که ما بر چیزها اعمال می‌کنیم اما در زبان‌شناسی می‌پرسند: گفتمان زبانی را می‌گوی یا گفتمان غیرزبانی را؟ من نمی‌خواهم راجع به انواع گفتمان - (discourse) حرف بزنم فقط می‌خواهم به نمونه‌های حضور زبان‌شناسی در عرصه مخاطب بپردازم این بحثی که الان دارم، بحث انسجام است که به آن «مناسبات انسجامی» (Cohesive ties) هم می‌گویند.

آیا ما به عنوان نویسنده، ابزارهای متنیت را یعنی آنهایی که متن را می‌سازند، می‌شناسیم و یا از آنها درست استفاده می‌کنیم؟ چرا قبل از هر چیز به محاکمه مخاطب می‌پردازیم. متنیت و ابزارهای آن مبحثی است که در مورد آن فراوان بحث شده است. و متأسفانه در بین نویسندگان ما به طور کاربردی به نقش ابزارهای متنیت در ارتباط با مخاطب پرداخته نشده است، من توصیه می‌کنم شما منتقدان به ترجمه ادبیات پایه‌ای این مباحث اقدام کنید و



مخاطب صورت داد.

می‌دانیم، نیست.

مطمئن هستیم بسیار سودمند است به خصوص هم در نوشتن و هم برای ترجمه. در هر صورت متنی دارای انسجام است که از ابزارهایی برخوردار باشد. این ابزارها را یک به یک به شما می‌گوییم.

مجموع ابزارهایی که من دارم و برای من متن می‌سازند، ابزارهای متنتیت هستند. مخاطب را زمانی می‌توان محاکمه کرد که ابزارهای متنتیت از ابتدا کاملاً درست چیده شده باشد. بعد حق داریم پای مخاطب را باز کنیم.

ارجاع

ما کم و بیش با ابزارهای انسجام آشنا هستیم ولی بدجایی آنها را به کار می‌بریم، ببینید اولین ابزاری که انسجام‌ساز است ارجاع (reference) است من می‌گوییم «ما اینجا جلسه نقد داریم» این «ما» به که ارجاع می‌دهد؟ به نویسندگان و منتقدان کودک و نوجوان که در این جلسه حضور دارند. این ارجاع است، یکی از چیزهایی که برای ما متن می‌سازد این است. ما می‌توانیم بگوییم «منتقدان جلسه داشتند، آنها جلسه‌شان را با تأخیر شروع کردند» باز «آنها» یک مصداق دارد که همان منتقدین است پس این یکی از ابزارهای انسجام و متنتیت برای ماست. در ادبیات کودک و نوجوان، نقش ارجاع‌ها مثبت قلمداد می‌شود شما باید همیشه خودتان را مقید به استفاده از ارجاع‌ها بکنید در متنی که برای کودک و نوجوان می‌نویسیم هرگاه مخاطب کودک و نوجوان مطرح است اگر از ضمائر کم استفاده کنیم متن دچار نویز ارتباطی می‌شود. پس در متون مربوط به کودک و نوجوان، موظف به استفاده از ضمائر هستیم، چرا که ساختار ذهن کودک هنوز آماده ابزار دومی که ما آنرا برای او منفی

حذف

ابزار دوم ما حذف (elipsis) است که آن هم یک ابزار متن‌ساز است من می‌گوییم «جلسه منتقدان شروع شد و به سخنرانی گوش دادند» در این مثال من ضمیر «آنها» را حذف کردم و نگفتم که آنها به سخنرانی گوش دادند در متون مربوط به مخاطب کودک و نوجوان استفاده از «حذف» سم ادبیات کودک و نوجوان است. استفاده از حذف حتی از آن نوعی که ما آنرا حذف به قرینه می‌نامیم، در متن کودک و نوجوان یک خطای استراتژیک است. در زبانشناسی به حذف، جانشین صفر هم می‌گویند، پس تا می‌توانیم برای مخاطب کودک و نوجوان نباید از حذف در متن استفاده کرد. مخاطب نوجوان با پدیده حذف کنار نمی‌آید.

جایگزینی

مورد سوم جایگزینی است (substitution). بله، من می‌توانم جمله‌ای را کاملاً با یک جمله دیگر عوض کنم یک فعل را با یک فعل دیگر عوض کنم، بگوییم «ماشین به دیوار خورد»، و بعد بینم که نه، این جمله مناسب نیست و آن را خط بزنم و بنویسم «ماشین به دیوار اصابت کرد» و باز بگوییم نه، این هم خوب نیست و بنویسم «ماشین به دیوار کوبید» در همه این حالات من جایگزینی را از طریق فعل‌ها اعمال کردم، ولی یک وقت ممکن است اصلاً کلمه ماشین را بردارم و به جایش اتومبیل بگذارم. پس جایگزینی هم جزو ابزارهای انسجامی است که باید در مورد آن دقت کافی داشت و با احتیاط کامل از آن استفاده کرد و مناسب‌ترین جایگزینی‌ها را با توجه به

نقش نماهای کلامی

نقش نماهای کلامی یا همان دیسکورس مارکرها (discourse markers) عباراتی هستند که به آنها حروف وصل یا حروف ربط می‌گوییم، مثل «که» یا «برای». این حروف که یک قسمت را به قسمت دیگر وصل می‌کنند، مورد چهارم را تشکیل می‌دهند. در ادبیات کودک و نوجوان می‌گویند: طبقه‌بندی نقش نماهای کلامی یا همین حروف وصل و حروف ربط را باید رعایت کرد، چرا؟ چون ما چندین نوع نقش‌نمای کلامی داریم که بعضی از اینها زمانی‌اند (temporal) مثلاً می‌گوییم اولاً، ثانیاً، بعداً و غیره. نوع دیگر نقش‌نماهای کلامی معکوس هستند (sative-adver) مثل «به عکس»، «برخلاف» و غیره. با معکوس‌ها هم باید با احتیاط برخورد کرد. با حروف ربطی که می‌خواهد بگوید به عکس و غیره. چون در این حالت دو موقعیت را ارائه می‌کنیم و مخاطب نوجوان باید قدرت درک این مقایسه متضاد و معکوس را داشته باشد.

نوع دیگر نقش نماهای کلامی را افزودنی‌ها (additive) تشکیل می‌دهند، مثلاً می‌گوییم «علاوه بر»، «مضاف بر»، «همچنین» و غیره. اینجا داریم معنای اضافه بار می‌کنیم، پس باید باز هم مراقب باشیم.

گروه دیگر نقش نماهای کلامی را علیتی‌ها (Causal) می‌سازند. عباراتی مثل «بنابراین»، «لذا»، «پس»، «در نتیجه» و غیره که چون پای استدلال را به میان می‌آورد باز هم باید دقت کرد تا ارتباطها درست برقرار شود چرا که رابطه علت و

معلولی درست کرده‌ایم و باید مراقب باشیم زیرا ذهنیت مخاطب را ممکن است خسته کند، پس باور کنیم که نحوه استفاده از نقش نماهای کلامی بسیار مهم است من یکی از کتابهای هری پاتر را واقعاً از سر کنجکاوی خواندم می‌دانید چرا؟ چون پسر شر کامپیوتری و اینترنتی و سی دی باز من داشت این کتاب قطور دو جلدی را می‌خواند. من به همسرم گفتم خیلی عجیب است که او همه این کتابها را خریده تا بخواند، خانم جی. ک. رولینگ بسیار هوشمندانه از ابزارهای متن‌ساز استفاده کرده است یعنی داستان به راحتی جلو می‌رود و احتیاج به کشف روابط پیچیده نیست، می‌دانید دوستان، چقدر مجسمه از کاراکترهای مختلف کتابهای هری پاتر ساخته شده و فروخته شده است؟ اینجا بحث فرهنگ را نمی‌توان نادیده گرفت آیا می‌شود بگوییم فرهنگ آلمانی‌ها مثل فرهنگ ویتنامی‌هاست؟ می‌شود گفت فرهنگ ایرانی‌ها مثلاً مثل فرهنگ فرانسوی‌هاست؟ حتماً اینطور نیست. پس چه چیزی به خانم رولینگ کمک کرده که کتابهایش شوق خواندن را در گستره‌ای جهانی ایجاد کنند. پاسخ من استفاده درست از ابزارهای انسجامی است.

پس ببینید حذف در ارتباط با مخاطب بزرگسال اتفاقاً نقطه قوت شماسست ولی در مورد کودکان یک نقطه ضعف و منفی است. برای بچه‌ها منفی است چون نمی‌توانند روابط حذف را پیدا کنند. مورد پنجم در نقش نماهای کلامی که نمی‌دانم چه معادلی می‌توانیم برایش بیابیم عبارت در اصل لکزیکیال کوهیژن (Lexical Cohesion) است یعنی انسجام واژگانی، حالا بگذارید فعلاً بگوییم انسجام واژگانی. و آن استفاده از مجموعه واژه‌های مربوط به یک موضوع است. مثلاً من می‌گویم «بازار»، «قیمت»، «نرخ»، «سهم» و «ارز» و اینها مفاهیمی است که همه متعلق به یک حوزه‌اند. اگر این‌ها از محیط کودک دور باشند، هر کدام را که اضافه کنیم یک گلوله به ختم ارتباط شلیک کرده‌ایم چون کافی است که مخاطب کودک این حوزه را نشناسد. بنابراین هر واژه‌ای در درس‌ساز می‌شود.

مثلاً شما اگر بخواهید یک بچه دبستانی را تشبیه کنید کافی است بگویید باید بنشینید و یک ساعت اخبار گوش کنی. خب، اعصابش خرد می‌شود، چون هر چه که می‌شنود هیچ درکی از آن ندارد، او نه از اوپک سر درمی‌آورد، نه از گات و نه از نفت دریای برنت. پس اگر از حریم بچه فاصله بگیریم و بعد لکزیکیال کوهیژن هم داشته باشیم، هر چه داریم تلنبار می‌کنیم، و این از نوع اطلاعاتی است که دارد به ارتباط مورد نظر شما آسیب می‌زند. پس بنابراین در استفاده از لکزیکیال کوهیژن هم در ادبیات کودک و نوجوان باید با احتیاط برخورد کرد، لکزیکیال کوهیژن شبیه مراعات نظیر است نه اینکه الزاماً بگوییم همان است ولی تا حدودی به این صنعت ادبی شبیه می‌باشد، چرا که مراعات نظیر هم استفاده از همه اقلام مربوط به یک حوزه واژگانی و

مفهومی است. اما در عین حال لکزیکیال کوهیژن شکل دیگری هم دارد که برای کودک و نوجوان خیلی خطرناک است. مثلاً من می‌توانم در یک متن بنویسم «رئیس‌جمهور امروز به اهواز رفت» و بعد ادامه بدهم که «رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی در سفر خود با مسئولین فرهنگی دیدار خواهد کرد» و در جای دیگر متن بنویسم «رئیس سازمان کنفرانس اسلامی همچنین سپس عازم...» ببینید من دارم از مجموعه مسئولیت‌های رئیس‌جمهور برای نوشتن متن خودم استفاده می‌کنم تا از تکرار نام رئیس‌جمهور خودداری کنم، ولی کودک ممکن است احساس کند اینها چند نفرند، یعنی رئیس شورای انقلاب فرهنگی یک نفر است، رئیس سازمان کنفرانس اسلامی یک نفر دیگر است، رئیس‌جمهور یک نفر دیگر است. بنابراین استفاده از این نوع از لکزیکیال کوهیژن برای کودکان خطرناک است.

من فکر می‌کنم که هنوز حرف‌هایی دارم ولی ساعت به من می‌گوید «شش و بیست دقیقه»، من اجازه می‌خواهم اول بیرسم، چقدر دیگر وقت دارم؟

● کاموس: بفرمایید تا هر وقت بگویید وقت داریم.

● توجه به قیاس

نکته دیگری که ما باز در بحث‌های راجع مخاطب، رعایت می‌کنیم بحث قیاس (analogy) است. در حیطه کودک و نوجوان، قیاس یا تطبیق و مقایسه، جزو موارد منفی قلمداد می‌شود، چرا که در واقع ما می‌خواهیم از دو جهان برای یک نفر شاهد بیابیم و آنها را به اصطلاح در موضع قیاس قرار بدهیم. این پدیده را یا این مسئله را با مسئله‌ای دیگر و این موضوع را با آن موضوع.

بنابراین از قیاس به طور مستقیم به خصوص در این متون پرهیز می‌کنند. ممکن است ما دو پدیده را طرح کرده باشیم ولی آنها را در یک حالت یا این یا آن قرار ندهیم. دو پدیده را طرح کنیم اما دست به قیاس مستقیم نزنیم

● توجه به خوانش موضعی

مورد دیگر خوانش موضعی (situational interpretation) است. خوانش موضعی یعنی اینکه فرضاً من الان بگویم، لطفاً در را ببینید. شما به دنبال اولین در می‌گردید که به شما نزدیک است و اگر آن را پیدا نکنید باید دنبال یک جای دیگر بگردید آیا بچه‌ها خوانش موضعی خوبی دارند؟ بله آنها موضع خودشان را خوب می‌خوانند یعنی ما اگر بتوانیم مخاطب‌مان را از نظر بایدها و نبایدها، خوب و بدها در محیط خود قرار دهیم و به عبارت بهتر اگر از محیط خودش استفاده کرده باشیم سریعاً به خوانش موضعی اقدام می‌کند و زود مقوله مطروحه را پیدا می‌کند، اما اگر ما از این موقعیت فاصله گرفتیم

می‌دانید یعنی چه؟ یعنی از دنیای خودمان برایش نوشته‌ایم. پس با توجه به «خوانش موضعی»، باید از عناصر دنیای کودک استفاده کرد وقتی تداعی معانی را سوار خوانش موضعی کرد، یعنی می‌شود از لوازم یک بچه شروع کرد، از کفشش شروع کرد، ولی احتمالاً نمی‌شود از روان‌نویس پنتیوم آغاز کرد یا خودنویس زیرا برای او یک نقطه استارت نیست. ولی احتمالاً در تراش و مداد او جای تداعی معانی داریم. پس از خوانش موضعی می‌توان جواب گرفت به شرط این که موقعیت را برای خوانش از محیط خود کودک و نوجوان استخراج کرده باشیم.

● توجه به پیش فرض‌ها

مورد دیگری که در مورد مخاطب مورد بحث ما مطرح است پیش فرض‌ها (Presupposition) هستند، ما برخی از این فرضیات مشترک را به هنگام نوشتن اصل می‌گیریم در حالی که این تلقی کاملاً خطاست، ما از کجا می‌دانیم فرض و درک و انگاره مشترکی بین ما و مخاطب نوشته‌مان وجود دارد؟ ما خیال می‌کنیم آن پیامی که می‌دهیم یا می‌نویسیم درست عین همان، در مخاطب از قبل وجود دارد. بنابراین در این بحث می‌گویید که شما در مورد هر اصل بدیهی‌ای که خیال می‌کنید بدیهی است، لطفاً یک بار دیگر تجدیدنظر کنید؛ شاید آن طور که شما فکر می‌کنید بدیهی نباشد. ما الان به گمانمان زبان بچه‌های خودمان را می‌فهمیم، ولی اگر اصطلاحات بچه‌های دوره راهنمایی را جمع بکنند و بیابند در این سالن کنفرانس به شما بدهند، به شما که تخصص اصلی‌تان کودک و نوجوان است، معانی بسیاری از آنها را نمی‌دانید، باور بفرمایید نمی‌دانید بچه‌های این سن پای تلفن زبانی را به کار می‌گیرند که من و شما نفهمیم راجع به چه دارند صحبت می‌کنند.

اینها اصطلاحات ویژه خودشان را دارند. علتش هم از نظر ارتباطی برای من روشن است، بسیار روشن است، هر جایی شرایط بسته می‌شود زبان رمز سر باز می‌کند. بچه‌های ما الان می‌دانند ما به شدت مراقبشان هستیم.

بخشی از ما از اعتیاد می‌ترسیم، بخشی از ما از این می‌ترسیم که شهر ناامن است بعضی از ما می‌ترسیم که مثلاً بیرون نروند و همبرگر و این چیزها را مصرف کند. بنابراین ناخودآگاه اینها را در یک محاصره رابطه‌ای قرار می‌دهیم و آنها می‌روند به سمت ادبیاتی که راحت برای ما کشف نشود. دقت کرده‌اید بچه‌ها از بعضی از سریال‌ها که بازیگر آن فرضاً یک اصطلاح یا یک تکیه کلام دارد چقدر زود خوششان می‌آید چون که خودشان صداها مورد مشابه آن را دارند.

مطمئنم در دوره دبیرستان هم این پدیده قابل بررسی است و شاید این دو طیف کاملاً با ترم‌ها و اصطلاحات یکدیگر آشنا نباشند.

پس به عنوان نویسنده دیگر نمی‌توانیم با یک

ادبیات مخصوص به خودمان و بی‌توجه به ادبیات کلامی جاری بین این طیف‌ها بنویسیم، ما ظاهراً در ارتباط با بچه‌هایمان هستیم، آن هم بچه‌هایی که بزرگ شده خودمان هستند، ولی دیگر آنها را کاملاً از نظر زبانی نمی‌شناسیم. آن وقت چطور اطمینان خاطر داریم از یک مخاطبی که می‌خواهیم در یک سطح بزرگ‌تر و کلان‌تر با او صحبت کنیم، بنابراین به پیش‌فرض‌ها فکر کنید.

مثال دیگری بزنم گاهی شده است که با یک نفر بحثتان شده باشد و به زبان فارسی هم حرف می‌زنید، به او می‌گویید مگر نمی‌فهمی من چه می‌گویم؟ و او هم راحت می‌گوید نه! چرا نمی‌فهمد؟ مگر فارسی نمی‌داند؟ چرا فارسی می‌داند، ولی اینجا یک اختلال و نویز معنایی وجود دارد که نمی‌گذارد معنی درک شود.

○ توجه به تلویح

نکته دیگری که خدمت دوستان دارم بحث تلویح (Implicature) است. تلویح هم از مواردی است در ادبیات کودک که شما به شدت باید از آن بپرهیزید. پاول گرایس (Paul Grice)، زبان‌شناس برجسته، چهار اصل را در مورد تلویح مطرح می‌کند، او می‌گوید این ۴ اصل باعث می‌شود زبان دچار تلویح بشود. تلویح در کتاب کودک و نوجوان پذیرفته نیست. اولین اصل مربوط به مقدار (Quantity) است، اگر از مقدار جمله یا کلام کم بکنید، تلویح ایجاد می‌شود.

مثلاً اگر قبل از سخنرانی یک دوست من مرا می‌دید و می‌گفت میایی به سینما برویم به او می‌گفتم «سخنرانی دارم». این تلویح است چرا که در واقع او می‌داند که سخنرانی دارم یعنی اینکه با تو به سینما نمی‌آیم چون که سخنرانی دارم ولی من عملاً جمله با تو به سینما نمی‌آیم را بر زبان نیاورده بودم و به اصطلاح از مقدار زده بودم.

کم کردن از کیفیت (Quality) هم تلویح‌ساز است، به‌خصوص کم کردن میزان راستگویی، مثلاً من می‌گویم که عجب سالن بزرگیه‌ها، ولی من دارم به شما می‌گویم این سالن بزرگ نیست چون که خودتان دارید می‌بینید که این سالن بزرگ نیست. اگر چه ظاهراً دارم می‌گویم عجب سالن بزرگی است. یا می‌گویم به‌به چه هوای دلپذیری! ولی من دارم می‌گویم این هوا، هوای خوبی نیست. یعنی در واقع راست نمی‌گویم ولی دارم درست به موضوعی اشاره می‌کنم که مد نظر خود من است. به موضوع آلودگی هوا و این یعنی تلویح از طریق کاستن از کیفیت.

○ کاموس: آن زمان می‌گفتند استفهام انکاری

○ **شکرخواه:** بله، یا استفهام انکاری، ولی پائول گریس موضوع را ساده کرده او می‌گوید اگر از کمیت کم شد تلویح داریم، کیفیت هم اگر کم شد تلویح داریم، به‌خصوص در راست گفتن. شکل سوم

ساختن تلویح، مربوط به حرف زدن است (Relation) اگر ما جوری حرف بزنیم که در واقع به آن می‌گوییم زبان بی‌زبانی، خوب این ما را به طرف تلویح می‌برد و طرف مقابل می‌فهمد که ما به در می‌گوییم تا دیوار بشنود.

چهارمین مورد کاستن از میزان مؤدبانه بودن یک موضوع است که آن هم ما را به سمت تلویح می‌برد. پس با این تفصیلات که عرض کردم تلویح در این سن و سال و برای مخاطب کودک و نوجوان قابل درک نیست و باید از آن پرهیز کرد.

○ یکی از حضار: بخشید آقای شکرخواه شما

مربوط حرف‌زدن یا بی‌ربط حرف زدن کدامشان را مدنظر دارید؟

○ شکرخواه: اگر شما از مربوط حرف زدن کم

بکنید به طرف تلویح می‌روید، یعنی یک وقت هست شما دارید حرف مربوط می‌زنید مثلاً من الان دارم راجع به مخاطب و ادبیات کودک حرف می‌زنم، حالا اگر ببایم یکهو بحثم را بیرم طرف مسئله‌ای که ظاهراً با این موضوع ارتباطی ندارد اما شما بعد از چند لحظه متوجه می‌شوید که ای وای من از آن وقت، خودم ظاهراً از موضوع فاصله گرفته بودم ولی داشتم مقصود خودم را دنبال می‌کردم، از تلویح استفاده کرده‌ام، بعضی وقت‌ها برای یک کسی نقش بازی می‌کنیم، اما داریم کار خودمان را پیش می‌بریم، صورت موضوع این است که مربوط نیست، ولی مربوط است و پشت آن یک مسئله تلویحی خوابیده که ما داریم آنرا به طرف جلو می‌بریم یعنی از میزان ربط یا Relation ظاهراً کم شده ولی موضوع می‌رود جلو و این تلویح و رمز و رازدار شدن است.

○ یکی از حضار: پس بی‌ربط حرف زدن

نیست، بی‌ربط به آن منظوری که ما می‌گیریم؟

○ شکرخواه: خیر، دقت کنید دوستان همین

الان برای این خانم که مخاطب سخنرانی من است یک نویز معنایی پیش آمده است و این می‌تواند در کتابها هم اتفاق بیفتد، شما الان احساس کردید من نامربوط بودن را دارم می‌گویم درست است؟ در صورتی که منظور من این بود و توضیح دادم که منظورم چه بود.

○ آقای شکرخواه اگر ممکن است به بحث

ادامه بدهید

○ شکرخواه: من خودم خسته‌ام، شما را

نمی‌دانم، یعنی ناراحتم که خسته‌تان نکنم اگر مایلید استراحتی بکنیم و بعد ادامه بدهیم؟

○ نه خسته نیستیم، ادامه بدهید

○ بسیار خوب اجازه بدهید به یک استراتژی روز مخاطبان اشاره کنم که الان در حیطه رسانه‌ها در حال پا گرفتن است و به عرصه کتاب هم سرایت کرده است و آن سواد رسانه‌ای (Literacy)

(Media) است. الان در اینترنت در سایت‌های مربوط به ادبیات کودک و نوجوان بخش‌هایی به نام‌های والدین (Parents) یا معلمان (Parents-teachers) درست شده است. برای والدین و معلمان چه چیزهایی در این سایت‌ها قرار داده شده است؟ در این سایت‌ها از والدین می‌خواهند به بچه‌ها کمک کنند تا سوادشان بالا برود، ولی جالب است بدانید که این سواد و همینطور سواد رسانه‌ای اصلاً به معنی سواد خواندن و نوشتن نیست، پس چیست؟ اجازه بدهید به برخی از این توصیه‌های سواد اشاره کنم. من چند نکته را پرینت گرفته‌ام که به اختصار مطرح می‌کنم. یکی از آنها این است: به بچه بگویید دنبال این باشد که هدف پیام کتاب چه بوده است؟ از او بخواهید ببیند که او متوجه شده که کتاب چه هدفی داشته است؟ در واقع اینهایی که ما داریم می‌گوییم پاتک‌های مخاطبان است در مقابل نویسندگان.

مورد دیگر خواندن بین سطرهاست (lines between the)

یعنی دقت به چیزهایی که نویسنده آنها را نوشته است.

یعنی آنهایی را که نویسنده نوشته یا خواسته نوشته بماند یا بدون اینکه بنویسد و اشاره‌ای کرده باشد مرا در تله خودش انداخته باشد، سواد رسانه‌ای به طور کلی، تشخیص کتاب از تلویزیون نیست، تشخیص خبر از گزارش نیست، سواد رسانه‌ای درک دانش موجود در یک اثر و ارتباط آن با یافته‌های حاکم است و مثلاً در مطالعات انتقادی، درک رابطه این دانش با عدالت اجتماعی. در اینجا دنبال این نکته‌اند که بالاخره آنچه را که ما در اختیار گرفته‌ایم به عنوان یک کتاب، به عنوان یک برنامه تلویزیونی، چه دانشی در آن بود و این دانش چه ارتباطی با پیرامونش داشت و بعد چه ارتباطی با عدالت اجتماعی، حتی در تلویزیون بحث سواد رسانه‌ای به اینجا رسیده که گفته می‌شود بیاید تلویزیون را بخوانیم نه فقط ببینیم. در تلویزیون خوانی (TV Reading) فرضاً می‌توان کارتون فوتبال‌لیست‌ها را که در ایران هم کامل پخش شد خواند، در کارتون فوتبال‌لیست‌ها وقتی دوباره نگاه می‌کنیم اینها همه چشم‌هایشان درشت است ولی ما باز آنها را ژاپنی می‌دانیم. در آن کارتون یک تیم تعبیه شده که اسمش امید است، این تیم بیشتر متکی به فکر است ولی تیمی که در مقابل آنهاست متکی به خشونت است، متکی به فیزیک است. تیم امید، شکست را پایان زندگی قلمداد نمی‌کند. ما مدام شاهد جلسات اعضای تیم امید هستیم، آنها دور هم جمع می‌شوند و نقشه می‌کشند که چطور شکست را به یک پیروزی تبدیل کنند و احتمالاً اگر بررسی شود شاید Context بیرونی‌اش هم اصلاً اتحادیه فوتبال ژاپن باشد، یعنی آن دانش تلویزیونی گره بخورد به ضرورت گسترش فوتبال در جامعه ژاپن. گفتم شاید، نمی‌دانم؛ من بررسی نکردم، دارم به عنوان مثال می‌گویم. نکته دیگری که در بخش‌های والدین و معلمان به چشم می‌خورد بحث شیوه‌های زندگی



است هر اثری یک شیوه‌ای از زندگی را به ما توصیه می‌کند، این شیوه چه بوده؟ در آن ریاضت است؟ در آن اشرافی‌گری است؟ در آن چیست؟ به والدین توصیه می‌شود که بعد از اینکه بچه‌ها کتابها را خواندند از آنها بخواهید، شیوه‌های زندگی را استخراج کنند و بگویند چه شیوه‌ای بوده است، شیوه‌های زندگی در واقع همان بحث ارزش‌هاست (Values). کتاب چه شیوه‌هایی را توصیه کرده است، کلک بزنی؟ راستگو باش؟ ترسو باش؟ فرصت را غنیمت بدان؟

من خودم وقتی کلیله و دمنه را خواندم احساسم این بود که این کتاب را دیپلماتها باید بخوانند. آدم احساس می‌کند اصلاً دیپلماسی می‌آموزد با همان حیوانات و اصلاً بعضی‌هایشان واقعاً پیچیده و کلک هستند، من نمی‌دانم یک بچه چه برداشتی می‌کند، خودم را می‌گویم که وقتی در برابر آن اثر قرار گرفتم، دیدم که بعضی از آنها اصلاً راز زیستن و راز یک نوع ماندن و بقا یافتن را یاد می‌دهند. نکته دیگری که به والدین می‌گویند این است که به بچه‌ها بگویند آیا می‌توانند بگویند که کجاهای کتاب، نویسنده به خودش اعتبار داده است؟

پس دوستان، ببینید عده‌ای دیگر هم هستند که ما را دوباره خوانی می‌کنند. در هر صورت در این بخش دنبال این هستند که از کاراکتر نویسنده سردر بیاورند و اینکه او چگونه ایجاد ترس کرده است، چگونه و کجا برای آنچه گفته مدرک ارائه کرده است. و باز از معلمان و والدین درخواست می‌شود که به بچه‌ها بیاموزند و یاد بدهند که افراد مختلف می‌توانند برداشتهای مختلف از یک اثر داشته باشند این یک رویهٔ دمکراتیک است. اگر بتوانیم ما هم آنرا در بچه‌ها جا بیندازیم که تو پسر خوب، دختر خوب، اینی که من و تو داریم با هم مرور می‌کنیم و می‌گوئیم پیامش این بود، ارزشش این بود، این همسایه‌مان که

همین کتاب را خوانده، ممکن است مثل ما برداشت نکند، ولی او هم برداشتش محترم است. این کار در واقع تولرانس یا تساهل و تحمل را بالا می‌برد و به این ترتیب کودک زمینه‌های تعاطلی افکار را می‌آموزد.

نکتهٔ دیگر این است از کودکان می‌خواهند نظر بدهند که کدام قسمت‌ها حذف شد، و فکر می‌کنند که کجاهای آن می‌توانسته بیاید و حذف شده و بالاخره مورد دیگر...

○ یکی از حضار: آقای شکرخواه، ممکن است برای این مورد بیشتر توضیح بدهید؟

○ شکرخواه: ببینید! مثلاً در یک داستان یک نفر به قتل رسیده. حالا فرض کنید به قسمت قتل رسیده‌ایم پرسش می‌تواند این باشد او چه‌طور به قتل رسیده؟ و نویسنده جزئیات صحنه قتل را توصیف نکرده است، هدف او حفظ روحیه مخاطب و پرهیز از خشونت بوده است و این را باید مخاطب درک کند. وظیفه معلم و والدین است که به کودک کمک کنند تا او بداند که نویسنده عمداً پروژکتور خودش را به این صحنه قتل نیاورده و باید از او به خاطر حفظ حریم، تشکر کنیم، پس کودک می‌فهمد که بله یک چیزهایی به تو عرضه شده و یک چیزهایی از تو دریغ شد و به تو عرضه نشده و حالا علتش چیست؟ باید راجع به آن بحث کرد.

○ شکرخواه: به بچه‌ها بیاموزیم که چه کسانی از این اثر نفع مالی می‌برند؛ به آنها بیاموزیم که فقط نویسنده نیست، یک نفر هم این کتاب را حروف‌چینی کرده، یک کسی هم این کاغذها را بار زده و آورده یک نفر دیگر هم این کار را کرده و یک کس دیگری هم آن را کار کرده و غیره. این توصیه‌ها به این دلیل به والدین می‌شود تا درباره‌اش

با بچه‌ها حرف بزنند که تصویری جامع از چرخه نشر در ذهن آنها شکل بگیرد و بدانند با خرید کتاب دارند به جمع وسیعی که از این راه زندگی می‌کنند، کمک می‌کنند.

○ کاموس: خیلی متشکر، با تشکر و عرض خسته نباشید به خاطر سخنرانی یک ساعت و نیمی آقای دکتر شکرخواه. آقای شکرخواه اواخر بحث‌شان مطرح کردند که من تلویحاً می‌خواهم از بحث پرسش و پاسخ فاصله بگیرم ولی ما تحقیقاً و بی‌وقفه پرسیدیم. چون چند تا از دوستان را دیدم که مشتاق هستند که به هر حال سؤال بکنند، مزاحم می‌شویم و وارد قسمت سوم جلسه یعنی قسمت پرسش و پاسخ می‌شویم. و ظاهراً چراغ اول هم خانم حاجی نصرالله هستند. بفرمایید و بعد هم آقای اقبال زاده.

○ حاجی نصرالله: می‌خواستم اگر ممکن است تعریف گفتمان را بگویند بعد هم من خودم یک نقدی دارم می‌نویسم که یکی از سرفصل‌هایش را نوشته‌ام و تولید گفتمان و زیر مجموعه‌اش را مورد بحث قرار داده‌ام. به نظر شما این درست است؟ تولید گفتمان یعنی این که یک دنیای بیرونی از آثار را دیده‌ام و یک دنیای درونی را، دنیای بیرونی را در ارتباط با همان بافت‌های حاکم دیدم که یعنی در واقع من اسمش را گذاشته‌ام عناصر غیرزبانی که در زبان اثر دارند. حالا ولی در قسمت درونی همان ابزارهای متن ساز را مورد بررسی قرار داده‌ام که سرتیترش را نوشته‌ام تولید گفتمان.

شکرخواه: خانم عزیز شما نگران آن گفتمان به عنوان روتیترتان هستید؟ گفتم که الان گفتمان را در جامعه ما همه به کار می‌برند. اگر عنوان کارتان همین است که فرمودید، یعنی شما دارید از زاویه

زبان‌شناسی به موضوع می‌پردازد پس شما به تحلیل گفتمان انتقادی یا CDA به عنوان یک متدولوژی نیاز دارید. تحلیل گفتمان انتقادی یا analysis critical discourse را زبان‌شناسان هم مال خودشان کرده‌اند، گفتمان هم صورت گفتاری دارد، هم صورت نوشتاری و در واقع یک نظام تولید معناست. در واقع گفتمان آمیزه‌ای از Text، Context و Cotext است که البته در گفتار مخاطب یا شنونده هم به عنوان Co-present حضور دارد و بر تولید گفتمان تأثیر می‌گذارد. پس گفتمان هم روش تحلیل است و هم مفهوم نظری و این وابسته به شماست که کدام را دنبال کنید ولی در بررسی خودتان به گفتمان انتقادی به عنوان یک متدولوژی نیاز دارید و باید اضافه کنم که در تحلیل گفتمان انتقادی یا همان CDA بیشتر به بافتهای غیر زبانی توجه می‌کنند. ببینید، چطوری به شما بگویم خانم؛ ما در تولید هر اثر سه سطح بیشتر نداریم و گفتمان مثل یک چتر در بالای این سه سطح قرار می‌گیرد و سطح meaning یا معنایی، سطح sounding یا صدا و بالاخره سطح نحوی هم داریم که به wording معروف است و سطح واژگانی ماست. الان که من دارم حرف می‌زنم یک سطح معنایی پشت کلام من است که شما آن را درک می‌کنید، از طریق شنیدن. سطح wording همین است که من کلمات را پشت سر هم در یک رابطه افقی قرار می‌دهم و تحویل می‌دهم بیرون. سطح sounding را هم شما می‌شنوید. در کتاب هم سطح معنایی مال مخاطب است، ابتدا متعلق به نویسنده بوده و آن را در قالب کلمات نوشته است. سطح meaning را مخاطب می‌آید و استخراج می‌کند، سطح wording را می‌بیند و می‌گوید این چه ترجمه بدی است. چقدر این جمله طولانی‌ای است، چقدر این واژه نامأنوس است و غیره. در کتاب sounding را نداریم، گفتمان بالای همه این سه سطح است، و هرکس ممکن است این لایه موجود در ورای این سه سطح را به صورتی متفاوت تأویل کند. مثلاً میشل فوکو می‌گوید آن سطح، سطح قدرت است. فوکو قدرت را گفتمان حاکم می‌داند. آنهایی که اهل مطالعات فرهنگی هستند می‌گویند آن سطح بالای meaning و wording و sounding چیزی جز فرهنگ (culture) نیست و فرهنگ به این سه سطح شکل می‌دهد. یا کارل ماکس می‌گوید ابزارهای تولید، آقای فروید می‌گوید ضمیر ناخودآگاه، اینها مفاهیم نظری گفتمان هستند، یورگن هابرماس چهره برجسته نسل دوم مکتب فرانکفورت گفتمان را تعلق معنا می‌کند و غیره و غیره.

البته بگویم که زبان‌شناس‌ها زیاد از اصحاب CDA خوششان نمی‌آید چون احساس می‌کنند آنها تخصص اینها را نه تنها برداشته‌اند، بلکه دارند در خدمت تحلیل اجتماعی و تحلیل مناسبات زندگی آدمها به کار می‌گیرند.

حاجی نصرالله: ببخشید پس جامعه‌شناسی زبان چه می‌شود؟
شکرخواه: جامعه‌شناسی زبان مطالعه انواع زبانها و کاربران آنها در یک چهارچوب اجتماعی است و در واقع شاخه‌ای از sociolinguistics است.
حاجی نصرالله: که الان یک رشته‌ای از زبان شده؟
شکرخواه: بله رشته‌ای از زبان‌شناسی شده است.

حاجی نصرالله: یعنی در واقع من فکر می‌کنم این طور که شما گفتید گفتمان CDA همان جامعه‌شناسی زبان است، یعنی مثل همان کتابی که مدرسی ترجمه کرده است «درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان»، آنجا در واقع می‌آید عناصر غیرزبانی را که در زبان تأثیر می‌گذارد مثلاً اجتماعی، سن، جنسیت یا قومیت یعنی تک تک این عناصر را تحلیل می‌کند.
شکرخواه: من توضیح خدمتتان می‌دهم؛ ببینید ما اگر به سطح meaning، از زبان‌شناسی محض نگاه کنیم، هیچ چیزی کنارش جز بحث بزرگ زبان‌شناسان به نام semantics یا معنی‌شناسی نیست، اگر می‌خواهید در سطح meaning کار کنید. ابزارتان معنی‌شناسی است اما CDA اساساً بحث کاربردهای زبان را دنبال می‌کند، آنها خودشان الان دارند این بحث را مطرح می‌کنند که حرف ما راجع به زبان نیست، راجع به کاربرد زبان است؛ زبانی که شکل می‌دهد به پدیده‌ها، الان ایماژهایی ساخته می‌شود، مثلاً می‌گویند جنگ نفتکش‌ها، این عبارت یعنی چه؟ یعنی نفتکش‌ها افتاده‌اند به جان هم؟ آیا جنگ نفتکش‌ها در ذهن شما قدرت و سیاست را هم می‌آورد یا نه، یا فکر می‌کنید که یک مشت ملوان دیوانه به جان هم افتاده‌اند؟ چرا نگفته‌اند جمله آمریکا به کشتی‌های عراق؟ چرا اسمش شده جنگ نفتکش‌ها؟ کاربرد زبان است، یعنی در واقع استفاده از زبان در خدمت مهار دامنه معنا، آنها عموماً این عبارت را به کار برده‌اند. CDA عملاً به این کاربردها می‌پردازد و این جامعه‌شناسی زبان نیست. بحث کاربرد زبان در جهت کنترل معانی و شکل دادن به آن، در جهت معناسازی است، در جهت انگاره‌سازی و ذهنیت‌سازی است. یا ببینید مثلاً سرمقاله‌ها را نقد می‌کنند. کارشناسان تحلیل گفتمان انتقادی معتقدند سرمقاله‌ها دارای ضماین است و مخاطب و خواننده‌ای که قرار است در نهایت به ضمیر «ما» الحاق شود و ضمیر «ما» یعنی روزنامه و خواننده‌اش در برابر دیگران یا به عبارت بهتر ضمیر آنها.

کاموس: خیلی متشکر از آقای شکرخواه، سؤال بعدی را جناب آقای اقبال زاده مطرح می‌کنند.
اقبال زاده: اول من تشکر بکنم و خسته‌نباشید بگویم که به هر حال بحث بسیار مفیدی، حداقل برای خود من بود و به نوعی دغدغه خود من هست که حالا در تأیید فرمایشات آقای شکرخواه بگویم که

همانطوری که فرمودید زبان‌شناسی ساخت‌گرا محدود به متن و تحلیل نحوی می‌شود ولی زبان‌شناسی نقش‌گرا یا کارکردی تحلیلش گفتمانی است. راجر فاولر کتابی دارد که اصلاً و دقیقاً تحلیل گفتمانی است که به جای تک تک گزاره‌ها، گزاره‌های متنی، کل گفتمان ما را در می‌آورد که چه می‌خواهد بگوید، یعنی بنابراین زبان‌شناسی محدود نمی‌کند به متن و همانطور که فرمودید اگر دوستان نگاه کنند در مورد همین کارکرد زبان که از دوتا زبان‌شناس در کتاب ماه به صورت سلسله مقاله می‌آیند و دقیقاً تحلیل گفتمانی می‌کنند می‌آیند و می‌گویند که متن چگونه تحریف می‌کند یا القا می‌کند، کتاب دیگری من دیدم به نام literature as discourse، ادبیات به مثابه گفتمان، نه گفتگوی دو نفر با همدیگر. یعنی نظام فکری پشت این هست، یک بینش هست که گفتمان نویسنده است، که منتقد موظف است این گفتمان را باز بکند و در نقد ادبی، اگر از زاویه زبان‌شناسی کارکردی و در واقع کل نگر نگاه‌کننده جزءنگر، می‌تواند پیچیدگی‌های این گفتمان را باز کند، باتوجه به دقتی که داشتید، بنیید ما در یک گروه نقد «ناثور دشت» را فکر می‌کنم، ۲ سال یا ۳ سال پیش به بحث گذاشتیم که بحث می‌شد که آیا این اخلاقی هست یا اخلاقی نیست؟ اولاً ناثور دشت به شدت کتابی اخلاقی است، قهرمان داستان از تمام سدهای فساد که در جامعه آمریکا است به سلامت





کاموس: باتوجه به اینکه با بسیاری از دوستان دیگر ماههایی که در خدمتشان بودیم، دیگر از چهره‌هایشان متوجه می‌شویم که هنوز سؤال وجود دارد شاید همین سؤال‌هایی که مانده در واقع دستاویزی بشود که ان‌شاءالله جلسه دیگری هم در خدمت آقای شکرخواه باشیم و از فضایل‌شان استفاده کنیم.

O بیخشید فقط یک یا چند ثانیه لطف کنید و درباره reading between the lines توضیح دهید.

کاموس: خواندن بین سطرها؟

شکرخواه: بله بله، بین السطور را دیدن، ببینید در همین بحثی که الان دوستان در مورد کتاب فالور مطرح کرد، اشاره به یک دانش بود، برای خواندن بین السطور باید به یک نکاتی مسلح شویم و به دانش زبان‌شناختی زبان‌شناسی ساختارگرایی فردینان دوسوسور را بشناسیم، زبان‌شناسی ابزارهایی به ما می‌دهد که با تکیه بر آن‌ها می‌توان به عمق متون رفت. خواندن سطرهای نانوخته مستلزم آشنایی با ابزارهای زبانی است و زبان‌شناختی.

نگاه کنید به آثار مکتب گلاسکو که آنها هم در مورد کاربردهای زبان است، اعضای گلاسکو آمدند شش ماه اخبار BBC را ضبط کردند، اخباری از BBC را ضبط کردند که مربوط به اعتصاب معدن چیان در دوره خانم تاچر بود، آنها به یافته‌های جالبی از جنبه نحوه روایت این رویداد رسیدند که تماماً علیه BBC بود. در تمام این فیلم‌ها که بررسی می‌شود، افزایش حقوق معدن‌چیان مساوی با تورم اعلام می‌شده و این در همه خبرها به نوعی حضور داشته، آنها پژوهش خودشان را تحت Bad news منتشر کردند و بعد BBC معترض شد و گفت اینطور نبوده و اعضای گلاسکو کتاب بعدی خودشان را تحت عنوان more bad news عرضه کردند و باز تحقیق بعدی خود را تحت عنوان bad news really منتشر نمودند. اعضای گلاسکو در واقع با بررسی علمی بین سطور آنچه پخش شد را خواندند و در واقع صحنه‌های پنهان را آشکار کردند، آنها تلویزیون را تماشا نکردند، تلویزیون را خواندند.

O بیخشید من می‌خواهم بدانم با توجه به این که چنین دانش‌هایی را نداریم، چه باید بکنیم؟
شکرخواه: راه میان بر را من گفتم. در سایت‌های اینترنتی مربوط به مخاطب کودک و نوجوان باکس‌هایی برای والدین و معلمان باز کرده‌اند که پر از توصیه و دستورالعمل است و اینکه با بچه‌ها چطور کار کنیم، برخی‌ها پیش را من گفتم، ضمناً بچه‌ها نمی‌توانند، قطعاً نمی‌توانند به خواندن بین سطرها برسند مگر اینکه از طریق معلم و خانواده به کمک بچه‌ها شتافته شود.

کاموس: بسیار متشکر و ممنون از دکتر شکرخواه و همه را به خدای بزرگ می‌سپاریم و انشاءالله در فرصت دیگری در خدمت هم باشیم.

می‌خواهم - آن کتابی که آقای اقبال‌زاده اشاره کردند کتاب زبان خبر است و مصداق بارز CDA و در واقع مانیفست آنها است، تحلیل گران گفتمان انتقادی به کتاب آقای فالور یعنی language of the news همیشه رفرنس می‌دهند این کتاب را انتشارات Routledge منتشر کرده است.

کاموس: خیلی متشکر از توضیح آقای شکرخواه، عرض شود که با این که دوست داریم بیشتر در خدمت آقای شکرخواه باشیم اما اعلام می‌کنم که در دقایق پایانی جلسه هستیم و الان ساعت هفت و پنج دقیقه است و پنج دقیقه دیگر به هر حال جلسه را به پایان ببریم دوستان سؤال‌اتشان را آهم فی‌الاهم بکنند و کوتاه و اگر سؤال مهمی هست بفرمایید.

O در مورد تلویح، مقدار را توضیح دادید، می‌خواستم توضیح بیشتری بدهید.

شکرخواه: نکته‌ای که گفتم مال من نبود. پاول گرایس مطرح کرده بود، او می‌گوید شما ۴ پایه دارید که اگر خواستید چیزی را به تلویح بیان بکنید یک پایه‌اش این است که شما از کمیّت کار بکاهید. از کمیّت ماده‌تان کم کنید. نکته دوم می‌گوید از کیفیتش کم کنید و نکته سوم اینکه از ربطش کم کنید و نکته چهارم کاستن از میزان مؤدبانه بودن است چون مردم غالباً مؤدبانه رفتار می‌کنند که اگر کمی از آن فاصله بگیرید می‌روید به سمت تلویح.

می‌گذرد، ما اگر خودمان را گول نزنیم و برویم شمال شهر ببینیم همان چیزهایی که گفتید، یک واژگانی حتی بین دخترها رد و بدل می‌شود، رفتن دنبالش ببینم چه می‌گویند، دیدم حرفهایی است که ما به عنوان نسل قبل، بین پسرهایمان هم رد و بدل نمی‌کردیم، به جز بین آنهایی که - عذر می‌خواهم - بهشان می‌گفتیم لات و لوت. یعنی زبان رسمی که می‌خواهد خیلی اخلاقی بشود، حالا جوان‌ها دارند و نسل نوجوان دارد رمزگشایی می‌کند و زبان خاص خودش را ایجاد کرده که جای پژوهش عمیق دارد. یعنی مبحث به نظر من یک مبحث جدی‌ای بود که از دوزاویه می‌شد نگاهش کرد، یکی این که متولیان ادبیات ما خودشان را گول نزنند، نوجوانان ما هم خیلی چیزها را واقعاً به نحو دیگری با نگاه دیگری که ما اصلاً با آن آشنا نیستیم، دارند می‌بینند، بعد ما می‌آییم مرزهایی می‌گذاریم برای ادبیات کودک و فکر می‌کنیم اخلاقی عمل کرده‌ایم، در صورتی که ترویج چیزهای غیراخلاقی است چون می‌شود همان چیزها را به صورت سالم مطرح کرد و به نوجوان گفت که بله این کارها و این چیزها درست است که یک مرزهای ممنوعی دارد ولی راه درست هم دارد با پاک کردن صورت مسئله، مسئله حل نخواهد شد، به هر حال...

کاموس: خیلی متشکر از آقای اقبال‌زاده...
شکرخواه: آقای کاموس من یک لحظه - عذر